



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

هرآنکه از سببِ وحشتِ غمی تنهاست
بدان که خَصْمِ (۱) دلست و مراقبِ (۲) تنهاست

به چنگ و تَنُّنِ (۳) این تن نهاده‌ای گوشی
تنِ تو توده‌ی خاکست و دمدمه‌ش چو هواست

هوای نَفْسِ تو همچون هوای گردانگیز (۴)
عدو (۵) دیده و بینایی‌ست و خصمِ ضیاست (۶)

تویی مگر مگسِ این مَطَاعِمِ عسلین (۷)
که ز اَمْقُلُوهُ (۸) تو را درد و ز اِنْقُلُوهُ (۹) عَناسَت (۱۰)؟

در آن زمان که در این دوغ می‌فُتِی چو مگس (۱۱)
عجب که توبه و عقل و زَوِيَّتِ (۱۲) تو کجاست؟

به عهد و توبه چرا چون فَنِيْلَه می‌پیچی؟
که عهد تو چو چراغی زِهین (۱۳) هر نکباست (۱۴)

بگو به یوسف، یعقوبِ هَجْر را دریاب*
که بی ز پیرهنِ نصرتِ (۱۵) تو حبسِ عَماسَت (۱۶)

چو گوشت‌پاره ضریری‌ست (۱۷) مانده بر جایی
چو مرده‌ای است ضریر و عَقِيْلَه‌ی (۱۸) اِحیاست (۱۹)

به جای دارو او خاک می‌زند در چشم
بدان گمان که مگر سُرْمه است خاک و دَواست

چو لَأْتُعَافِ (۲۰) مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً** (۲۱)
دعای نوحِ نبی است و او مُجَابِدعاست (۲۲)

همیشه کشتیِ احمقِ غریقِ طوفان است
که زشت‌صنعت و مَبغُوض‌گوهر (۲۳) و رسواست

اگر چه بحرِ کرم موج می‌زند هر سو
به حکمِ عدلِ خبیثات مر خبیثین راست***

قَفَا همی‌خور (۲۴) و اندر مکش کَلَا (۲۵) گردن
چنان گلو که تو داری سزای صَفْعِ (۲۶) و قَفاسَت

گلو گشاده چو فرج (۳۷) فراخ مادمخران
که ... خر نرهد زو چو پیش او برخاست

بخور تو ای سگ گرگین (۳۸) شِکَنبِه و سرگین
شِکَنبِه و دهنِ سگ، بلی سزا به سزاست ****

بیا بخور خر مرده، سگ شکار نه‌ای
ز پوز و ز شکم و طلعت (۳۹) تو خود پیدا است

سگ محله و بازار، صید کی گیرد؟
مقام صید، سر کوه و بیشه و صحراست

رها کن این همه را، نام یار و دلبر گو
که زشت‌ها که بدو دررسد، همه زیباست

که کیمیاست پناه وی و تعلق او
مُصَرِّفِ (۴۰) همه نَزَاتِ اَسْفَلِ و اَعْلَاسْتِ (۴۱)

نهان کند دو جهان را درون یک ذره
که از تصرف او عقل گول و نابیناست

بدان که زیرکی عقل جمله دهلیزیست (۴۲)
اگر به علم فلاطون (۴۳) بود برون سراسر است

جنون عشق به از صد هزار گردون (۴۴) عقل
که عقل دعوی سر کرد و عشق بی‌سر و پا است

هرآنکه سر بودش بیم سر همش باشد
حریف بیم نباشد هرآنکه شیر و غاست (۴۵)

رود درونه‌ی سَمُ الخیاط (۴۶)، رشته‌ی عشق ****
که سر ندارد و بی‌سر، مجرد و یکتاست

قلاوُزی (۴۷) کُنْدَشِ سوزن و روان کُنْدَشِ
که تا وصال ببخشد به پاره‌ها که جداست

حدیث سوزن و رشته پهل که باریک است
حدیث موسی جان کُن که با ید بیضاست (۴۸)

حدیث و قصه‌ی آن بحر خوشدلی‌ها گو
که قطره قطره‌ی او مایه‌ی دوصد دریاست

چو کاسه بر سر بحری و بی‌خبر از بحر
ببین ز موج تو را هر نفس چه گردشهاست

- (۱) حَصْم: دشمن
(۲) مَرَاقِب: ناظر، نگرنده،
(۳) تَنْتَن: تَنَّتَه، صدای ساز، آوازه، هنگامه و غوغا
(۴) گردانگیز: غبارانگیز
(۵) عَدُو: دشمن
(۶) ضیاء: نور هدایت، روشنایی حضور
(۷) مَطَاعِم: خوردنی‌ها، مَطَاعِم عسلین: غذاهای تهیه شده از عسل
(۸) اِنْقَلُوه: غوطه دهید
(۹) اِنْقَلُوه: بیرون بیاورید
اشاره به حدیث: إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي إِنْاءِ أَحَدِكُمْ فَاغْتَلُوه ثُمَّ اِنْقَلُوه...: اگر در ظرف یکی از شما مگسی افتاد، غوطه‌اش دهید و بیرون آورید.
(۱۰) عَمَّا: رنج، سختی
(۱۱) مانند مگس در دوغ افتادن: کنایه از حرص ورزیدن و خود را در فکرهاى همانیده گم کردن
(۱۲) زَوَيْت: تَأَمَّل، از زمینه فضای گشوده فکر کردن
(۱۳) رَهْمِيْن: مرهون، مدیون، در گرو
(۱۴) نَكِيَا: باد نامساعد، باد کز
(۱۵) نصرت: یاری، پیروزی
(۱۶) عَمَّا: نابینایی، مجازاً گمراهی
(۱۷) ضریر: نابینا
(۱۸) عَقِيْلَه: مایه‌ی گرفتاری، گرفتاری، مانع و گره در کار
(۱۹) اِحْيَا: زنده کردن
(۲۰) لا تُعَاف: معاف مدار
(۲۱) مِنَ الْكَافِرِيْنَ دِيَّارًا: هیچ یک از کافران را
(۲۲) مُجَاب دَعَا: مستجاب‌الدَّعوه، کسی که دعایش پذیرفته می‌شود.
(۲۳) مَبْغُوض: مورد بغض و خشم واقع شده، دشمن داشته شده.
(۲۴) قَفَا خورْدِن: پس گردنی خوردن
(۲۵) كَلَا: ای گل، ای کچل
(۲۶) صَفَع: سیلی
(۲۷) فَرَج: آلت تناسلی جانداران ماده
(۲۸) گَرگِيْن: کسی که به بیماری جَرَب یا گری مبتلا باشد.
(۲۹) طَلَعَت: چهره، رخسار، اقبال
(۳۰) مُصْرَف: دگرگون کننده، تغییر دهنده
(۳۱) اَسْفَل و اَعْلَا: پست‌تر و بالاتر، منظور انسان من ذهنی و انسان به حضور رسیده است.
(۳۲) دَهْلِيْز: بیرونی، مجازاً بی‌اصل و اساس
(۳۳) فَلَاطُوْن: افلاطون، فیلسوف بزرگ یونانی
(۳۴) گَرْدُوْن: هرچیز دور خود یا محوری بچرخد، آسمان
(۳۵) وَغَا: جنگ
(۳۶) سَمُّ الخِيَاط: سوراخ سوزن
(۳۷) قَلَاوُزِي: راهنمایی، رهبری
(۳۸) بِيْرٍ بِيضَا: معجزه‌ی موسی(ع) که چون دست از جیب خود بیرون می‌آورد، نوری از آن پدید می‌آید.

* قرآن کریم، سوره یوسف(۱۲)، آیه ۹۳

« اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰى وِجْهِ اَبِي يَآتِ بِصِيْرًا وَاَتُوْنِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ.»

« این جامه‌ی مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد. و همه کسان خود را نزد من بیاورید.»

** قرآن کریم، سوره نوح(۷۱)، آیه ۲۶

« وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلٰى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دِيَّارًا.»

« و نوح گفت: ای پروردگار من، بر روی زمین هیچ یک از کافران را مگذار.»

*** قرآن کریم، سوره نور(۲۴)، آیه ۲۶

« الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.»

« زنانِ ناپاک برای مردانِ ناپاک و مردانِ ناپاک برای زنانِ ناپاک و زنانِ پاک برای مردانِ پاک و مردانِ پاک برای زنانِ پاک. آنها از آنچه در بارهشان می‌گویند منزه‌اند. آمرزش و رزق نیکو برای آنهاست.»

**** قرآن کریم، سوره شوری(۴۲)، آیه ۴۰

« وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.»

« جزای هر بدی بدی است همانند آن. پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست، زیرا او ستمکاران را دوست ندارد.»

***** قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۴۰

« إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ۗ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ.»

« درهای آسمان بر روی کسانی که آیاتِ ما را تکذیب کرده‌اند و از آنها سر برتافته‌اند، گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آنگاه که شتر از سوراخِ سوزن بگذرد. و مجرمان را این‌چنین کیفر می‌دهیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بروید آن کشته‌ی اله

کشتِ نو کارید بر کشتِ نخست
این دوم فانی است و آن اول دُرُست

کشتِ اول کامل و بُزیده است
تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

کار من بی‌علت است و مستقیم
هست تقدیرم نه علت، ای سَقیم (۳۹)

عادتِ خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش بنشانم به وقت

(۳۹) سَقیم: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷

جِسُّ حُفَّاشْت، سَوِي مَغْرِبِ دَوَانِ
جِسُّ دُرِّپَاشْت^(۴۰)، سَوِي مَشْرِقِ رَوَانِ

(۴۰) دُرِّپَاش: نثار کننده‌ی مروارید، پاشنده‌ی مروارید، کنایه از جِسُّ رُوحَانِي انسان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخرِ زمانِ کردِ طَرَبِ سازِی
باطنِ او جِدِّ جِدِّ، ظاهِرِ او بازِی
جمله‌ی عشاق را یار بدین علمِ کُشت
تا نَکُند هان و هان، جهلِ تو طَنَازِی

منسوب به مولانا

دیده‌ای خواهم که باشد شه‌شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

جُز توکَل، جز که تسلیمِ تمام
در غم و راحت، همه مکرست و دام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۱

ای بسا کاریز^(۴۱) پنهان، همچنین
مُتَّصِل با جانان، یا غافلین

ای کشیده ز آسمان و از زمین
مایه‌ها، تا گشته جسم تو سَمین^(۴۲)

عاریه‌ست^(۴۳) این، کم همی‌باید فشارد
کآنچه بگرفتی، همی باید گزارد

جز نَفَخْتُ، کَانَ ز وَهَابِ^(۴۴) آمده‌ست
روح را باش، آن دگرها بیهده‌ست

قرآن کریم، سوره حَجَر (۱۵)، آیه ۲۹

« فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. »

« چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید. »

(۴۱) کاریز: قنات آب
 (۴۲) سَمین: چاق، فربه
 (۴۳) عاریه: قرضی
 (۴۴) وَهَاب: بسیار بخشنده، از اسماء الهی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۳

تا نَفَخْتُ^(۴۵) فیهِ مِنْ رُوحی تو را
 وارهاَنَدَ زین و گوید: برتر آ

(۴۵) نَفَخْتُ فیهِ: دمیدم در او

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹

گفت: بهر شاه، میذول است جان
 او چرا آید شفیع اندر میان؟

لی مَعَ اللَّهِ وقت بود آن دم مرا
 لا یَسَعُ فیهِ نَبیُّ مُجْتَبی

برای من لحظه فنا وقتی بود که تنها با خدا باشم به نحوی که هیچ پیامبر برگزیده ای در آن مقام یا حال جا ندارد.

حدیث

« لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. »

« برای من در خلوتگاه با خدا، وقتِ خاصّی است که در آن هنگام نه فرشتهٔ مقرّبی و نه پیامبر مُرسلی، گنجایش صحبت و انس و برخورد مرا با خدا ندارند. [و نمی‌توانند بین من و خدا قرار گیرند.] »

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شُكْرِ نَعْم
 بی شمع روی تو نَتَان^(۴۶) دیدن مرین دو راه را

هرگز نداند آسیا مقصودِ گردشهای خود
 کاستونِ قُوتِ ماست او، یا کسب و کارِ نانبا^(۴۷)

آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخ می‌زند
 حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبد ز جا

(۴۶) نَتَان: نتوان
 (۴۷) نانبا: نانوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی (۴۸) بی‌شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد، خود رنجور (۴۹) کرد
تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

(۴۸) کاهلی: تبلی
(۴۹) رنجور: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۹

یک زمان از وی عنایت برگذ
عقل زیرک ابله‌ها می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۷

جُز پشیمانی نباشد رِیع (۵۰) او
جُز خسارت بیش نازد بَیع (۵۱) او

(۵۰) رِیع: بالیدن، نمودن، در اینجا به معنای محصول است.
(۵۱) بَیع: خرید و فروش

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۶

گفتم که: عهد بستم، وز عهد بد پرستم
گفتا: چگونه بندی چیزی که من شکستم؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای دُودلال (۵۲)

(۵۲) دُودلال: صاحب ناز و کرشمه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

هر لحظه و هر ساعت یک شیوهی نو آرد
شیرین‌تر و نادرتر زان شیوهی پیشینش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکمِ حق گُسترد بهر ما بساط
که بگوید از طریقِ انبساط

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درونِ سینه شرحت داده‌ایم
شرح اندر سینه‌ات پنهان‌هایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

که اَلَمْ نَشْرَحْ نه شرحت هست باز؟
چون شدی تو شرح‌جو و گُدی‌ساز؟^(۵۳)

(۵۳) گُدی‌ساز: گدایی‌کننده، تکدی‌کننده

قرآن کریم، سوره انشراح(۹۴)، آیه ۱

« اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. »

« آیا سینه‌ات را برایم نگشودیم؟ »

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، بابِ صَغِير
تا فرود آرند سر قومِ زَحِير^(۵۴)

زآنکه جَبَّار^(۵۵) بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صَغِير است و نیاز

(۵۴) قوم زَحِير: مردم بیمار و آزار دهنده
(۵۵) جَبَّار: ستمگر، ظالم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۳

این هم از تاثیر آن بیماری‌ست
زهرِ او در جمله جُفْتان^(۵۶) ساری‌ست^(۵۷)

(۵۶) جُفْتان: جمع جُفْت به معنی زوج، قرین، همنشین
(۵۷) ساری: سرایت‌کننده

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بَدَسْت (۵۸) از جمع رفتن یک زمان
مکرِ شیطان باشد، این نیکو بدان

(۵۸) بَدَسْت: وجب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

حَقُّ ذاتِ پاکِ الله الصَّمَد (۵۹)
که بُوَد بِهٔ مَارِ بَدِ از یارِ بَدِ

مارِ بَدِ جانی ستاند از سلیم (۶۰)
یارِ بَدِ آرَد سویِ نارِ مقیم

از قَرین (۶۱) بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

(۵۹) صَمَد: بی نیاز، از صفات خداوند
(۶۰) سلیم: مار گزیده
(۶۱) قَرین: همنشین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط، تسلیم است، نه کارِ دراز
سود نَبُود در ضالَّتِ تُرکُتاز

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست
ای مسلمان بایدت تسلیمِ جُست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

در خلوتست عشقی زین شرحِ شرحه شرحه
گر شرحِ عشق خواهی، پیشِ ویتِ نشانم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده‌ی ما چون بسی عِلَّت (۶۲) دَرُوست
رو فنا کن دیدِ خود در دیدِ دوست

دید ما را دید او نِعَمِ الْعَوْضِ (۶۲)
یابی اندر دید او کل غَرْضِ

(۶۲) عَلَتْ: بیماری
(۶۲) نِعَمِ الْعَوْضِ: بهترین عوض

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵

از مقامات تَبَيَّلُ (۶۴) تا فنا (۶۵)
پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

(۶۴) تَبَيَّلُ: بُریدن و اِخْلَاص داشتن
(۶۵) فنا: نهایت سیر اِلَى الله

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
که ز وَهْمِ دارم است این صد عَنَا (۶۶)

(۶۶) عَنَا: رنج

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه‌تاش (۶۷)
کار کن، موقوفِ آن جَدْبِه مَبَاش

(۶۷) خواجه‌تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۸

غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر
درنگیرد با خدای، ای حیلِه‌گر
یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
جهد را خوف است از صد گون فساد
وآن عنایت هست موقوفِ مَمَات
تجربه کردند این ره را ثِقَات (۶۸)
بلکه مرگش، بی‌عنایت نیز نیست
بی‌عنایت، هان و هان جایی مَایست

(۶۸) ثِقَات: کسانی که در قول و فعل مورد اعتماد دیگران باشند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بنه بر جای هر دم را عَوْض
تا ز وَاسْجُدْ وَاقْتَرَبْ یابی غَرْض

قرآن کریم، سوره علق(۹۶)، آیه ۱۹

« كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ. »

« نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو. »

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشتِ لَزِبِ
موجبِ قربی که وَاسْجُدْ وَاقْتَرَبْ

کندن این سنگ های چسبنده، همانند سجده آوردن است و سجود، موجبِ قُرْبِ بنده به حق می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

نعره‌ی لَاصِیرِ^(۶۹) بر گردون رسید
هین پیرُ که جان ز جان کندن رهید

ما بدانستیم ما این تن نه‌ایم
از وِرایِ تن، به یزدان می‌زی‌ایم

ساحران با بانگی بلند که به آسمان می رسید گفتند: هیچ ضرری به ما نمی رسد. هان اینک (ای فرعون دست و پای ما را) قطع کن که جان ما از جان کندن نجات یافت.

قرآن کریم، سوره شعراء(۲۶)، آیه ۵۰

« قَالُوا لَا ضَيْرَ ۗ إِنَّا إِلٰهِي رَبَّنَا مُتَقَلِّبُونَ. »

« گفتند ساحران: هیچ زیانی ما را فرو نگیرد که به سوی پروردگارمان بازگردیم. »

(۶۹) ضَيْرٌ: ضرر، ضرر رساندن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شگر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترکِ نازش گیر و با آن ره بساز

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دستِ حق عیان
پس، تَحَرّی بعد ازین مَرود دان

هین بگردان از تَحَرّی (۷۰) رو و سَر
که پدید آمد مَعاد و مُسْتَقَرَّ (۷۱)

یک زمان زین قبله گر زاهل (۷۲) شوی
سُخره‌ی (۷۳) هر قبله‌ی باطل شوی

چون شوی تمییزده (۷۴) را ناسپاس
بجهد از تو خَطَرَتِ (۷۵) قبله شناس

گر ازین انبار خواهی پَر (۷۶) و بُر (۷۷)
نیمساعت هم ز همدردان مَبْر

که در آن دم که بَبْرِی زین مُعین (۷۸)
مبتلی گردی تو با بَسُّ الْقَرین (۷۹)

قرآن کریم، سوره زخرف (۴۳)، آیه ۳۸

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَبْسُ الْقَرِينُ. »

« تا آنگاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی. »

(۷۰) تَحَرّی: جست و جو

(۷۱) مُسْتَقَرَّ: محل استقرار، جای‌گرفته، ساکن، قائم

(۷۲) زاهل: فراموش کننده، غافل

(۷۳) سُخره: ذلیل، مورد مسخره، کار بی مزد

(۷۴) تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.

(۷۵) خَطَرَت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

(۷۶) پَر: نیکی

(۷۷) بُر: گندم

(۷۸) مُعین: یار، یاری کننده

(۷۹) بَسُّ الْقَرین: همنشین بد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دلِ پُر نور و پَر (۸۰)
هست آن سلطان دل‌ها منتظر

(۸۰) پَر: نیکی، نیکویی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

دل، تو این آلوده را پنداشتی
لاجرم دل ز اهل دل برداشتی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۸۸۱

صد جَوَالِ^(۸۱) زر بیاری ای غنی
حق بگوید دل بیار ای مُنْحَنی^(۸۲)

(۸۱) جَوَال: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می‌کردند، بارجامه.

(۸۲) مُنْحَنی: خمیده، خمیده قامت، بیچاره و درمانده

مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۷۷۷

کاری ز درونِ جانِ تو می‌باید
کز عاریه‌ها تو را درِی نگشاید

یک چشمه‌ی آب از درونِ خانه
به زان جویی که آن ز بیرون آید

مجموع لغات:

- (۱) حَصَم: دشمن
- (۲) مَرَاقِب: ناظر، نگرنده،
- (۳) تَنْتَن: تَنْتَنه، صدای ساز، آوازه، هنگامه و غوغا
- (۴) گردانگیز: غبارانگیز
- (۵) عَدُو: دشمن
- (۶) ضیا: نور هدایت، روشنایی حضور
- (۷) مَطَاعِم: خوردنی‌ها، مَطَاعِمِ عَسَلین: غذاهای تهیه شده از عسل
- (۸) اِمْقُلُوهُ: غوطه دهید
- (۹) اِنْقُلُوهُ: بیرون بیاورید
- اشاره به حدیث: إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي إِنَاءٍ أَحْرِكْهُ فَاِمْقُلُوهُ ثُمَّ اِنْقُلُوهُ...: اگر در ظرف یکی از شما مگسی افتاد، غوطه‌اش دهید و بیرون آورید.
- (۱۰) عَنَا: رنج، سختی
- (۱۱) مانند مگس در دُوحِ اِفْتَادِن: کنایه از حرص ورزیدن و خود را در فکرای همانیده گم کردن
- (۱۲) رَوِيَّت: تامل، از زمینه فضایی گشوده فکر کردن
- (۱۳) رهین: مرهون، مدیون، در گرو
- (۱۴) نَكْبَا: باد نامساعد، باد کُر
- (۱۵) نصرت: یاری، پیروزی
- (۱۶) عَمَا: نابینایی، مجازاً گمراهی
- (۱۷) ضریر: نابینا
- (۱۸) عَقِيلَه: مایه‌ی گرفتاری، گرفتاری، مانع و گره در کار
- (۱۹) اِحیا: زنده کردن
- (۲۰) لا تُعَاف: معاف مدار
- (۲۱) مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا: هیچ یک از کافران را
- (۲۲) مُجَابِ دَعَا: مستجاب‌الدَّعوه، کسی که دعایش پذیرفته می‌شود.
- (۲۳) میغوض: مورد بغض و خشم واقع شده، دشمن داشته شده.
- (۲۴) قفا خوردن: پس گردنی خوردن

- (۲۵) کَلَا: ای کل، ای کچل
 (۲۶) صَفَع: سیلی
 (۲۷) فَرَج: آلت تناسلی جانداران ماده
 (۲۸) گَرگین: کسی که به بیماری جَرَب یا گری مبتلا باشد.
 (۲۹) طَلَعَت: چهره، رخسار، اقبال
 (۳۰) مُصَرَّف: دگرگون کننده، تغییر دهنده
 (۳۱) اَسْفَل و اَعْلَا: پست‌تر و بالاتر، منظور انسان من ذهنی و انسان به حضور رسیده است.
 (۳۲) دهلین: بیرونی، مجازاً بی‌اصل و اساس
 (۳۳) فَلَاطُون: افلاطون، فیلسوف بزرگ یونانی
 (۳۴) گردون: هر چیز دور خود یا محوری بچرخد، آسمان
 (۳۵) وَغَا: جنگ
 (۳۶) سَمُّ الخِيَاط: سوراخ سوزن
 (۳۷) قَلَاوُزِي: راهنمایی، رهبری
 (۳۸) يَد بِيضَا: معجزه‌ی موسی(ع) که چون دست از جیب خود بیرون می‌آورد، نوری از آن پدید می‌آید.
 (۳۹) سَقِيم: بیمار
 (۴۰) دُرُپَاش: نثار کننده‌ی مروارید، پاشنده‌ی مروارید، کنایه از جَسُّ روحانی انسان
 (۴۱) کَارِيْز: قنات آب
 (۴۲) سَمِيْن: چاق، فربه
 (۴۳) عَارِيْه: قرضی
 (۴۴) وَهَاب: بسیار بخشنده، از اسماء الهی
 (۴۵) نَفَخْتُ فِيْه: دمیدم در او
 (۴۶) نَتَان: نتوان
 (۴۷) نَانِيَا: نانوا
 (۴۸) کَاهِلِي: تنبلی
 (۴۹) رَنْجُوْر: بیمار
 (۵۰) رَيْع: بالیدن، نمو کردن، در اینجا به معنای محصول است.
 (۵۱) بَيْع: خرید و فروش
 (۵۲) نُوْدَال: صاحب ناز و کرشمه
 (۵۳) گَدِيْهَسَاْز: گدایی‌کننده، تکدی‌کننده
 (۵۴) قَوْم رَحِيْر: مردم بیمار و آزار دهنده
 (۵۵) جَبَّار: ستمگر، ظالم
 (۵۶) جُفْتَان: جمع جُفْت به معنی زوج، قرین، همنشین
 (۵۷) سَارِي: سرایت‌کننده
 (۵۸) بَدَسْت: وجب
 (۵۹) صَمَد: بی نیاز، از صفات خداوند
 (۶۰) سَلِيْم: مار گزیده
 (۶۱) قَرِيْن: همنشین
 (۶۲) عَلْت: بیماری
 (۶۳) نِعْمَ الْعُوْض: بهترین عوض
 (۶۴) تَبْتَل: بریدن و اخلاص داشتن
 (۶۵) فَنَا: نهایت سیر الی الله
 (۶۶) عَنَا: رنج
 (۶۷) خَوَاجَه تَاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.
 (۶۸) تَقَات: کسانی که در قول و فعل مورد اعتماد دیگران باشند.
 (۶۹) ضَبِيْر: ضرر، ضرر رساندن
 (۷۰) تَحْرِي: جست و جو
 (۷۱) مُسْتَقَر: محل استقرار، جای‌گرفته، ساکن، قائم
 (۷۲) ذَاهِل: فراموش کننده، غافل
 (۷۳) سَخْرَه: ذلیل، مورد مسخره، کار بی مزد
 (۷۴) تَمِيْزِيْه: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.
 (۷۵) حَطْرَت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه
 (۷۶) پَر: نیکی
 (۷۷) بَر: گندم
 (۷۸) مُعِيْن: یار، یاری کننده

(۷۹) **بَيْسَ الْقَرِينِ**: همنشین بد
(۸۱) **جَوَالٍ**: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می‌کردند، بارجامه.
(۸۲) **مُنْحَنَى**: خمیده، خمیده قامت، بیچاره و درمانده